



خاطراتی از اسمعیل ممتاز الدوله رئیس دوره اول مجلس شورای ملی

میرزا اسمعیل خان ممتازالدوله فرزند مرحوم علی اکبرخان مکرّم السلطنه در سال ۱۲۵۵ شمسی متولد و تحصیلات خود را در اسلامبول پ پایان رسانده و خدمات دولتی خود را در وزارت امور خارجه شروع و در سفارت ایران در اسلامبول مشغول خدمت گردید و سپس به لقب سعید الوزاره مفتخر و در دوران سفارت مرحوم علاء الملک بسمت کنسول سفارت ایران در اسلامبول و سپس بجای پدر خود بسمت سرکنسول ایران در آن شهر منصوب شده در بازگشت بایران بسمت ریاست کابینه وزارت امور خارجه و بعداً بسمت مترجم مخصوص و رئیس دفتر رمز و محرمانه مظفرالدین شاه منصوب و به لقب ممتازالدوله مفتخر شده است و چندی بعد به سمت معاونت وزارت امور خارجه و در زمان وزارت عدلیه علاء الملک بسمت معاونت وزارت عدلیه منصوب شده و بر حسب دستور دولت وقت قوانین دادگستری را از ترکی عثمانی ترجمه و با تصویب شاه برای اجرا آماده کرده است. در دوران وزارت مالیه ناصر الملک بسمت معاونت وزارت مالیه و سپس در دوران ریاست وزرائی ناصر الملک بسمت معاونت ریاست وزراء منصوب شده در دوره اول بنماینده گی مجلس برگزیده شده و پس از احتشام السلطنه ریاست مجلس شورای ملی را بدست آورده است. در موقع توپ بستن مجلس او رئیس مجلس و در کشمکشهای مجلس با محمد علی شاه پای او در میان بود و پس از انحلال مجلس بمدت سه روز با مرحوم حکیم الملک نماینده وقت

مجلس در منزل نوکر خود واقع در سید نصرالدین مخفی بود تا اینکه در اثر اقدامات برادر خود ممتاز السلطنه (سفیر ایران در فرانسه) از آنجا بسفارت فرانسه رفت و سپس از طرف محمد علی شاه به اروپا تبعید شد. در پاریس با آزادیخواهان که در پاریس بودند همکاری کرد و بمصاحبه و نوشتن مقالات درجراید فرانسه پرداخت و پس از تشکیل مجلس دوم از طرف اهالی تهران و اراک و تبریز به نمایندگی انتخاب شد و نمایندگی اراک را پذیرفت و مجدداً به ریاست مجلس انتخاب شد و در نوشتن قانون اساسی و متمم آن شرکت داشت در کابینه اول محمدولی خان سپهسالار که در تاریخ ۱۲۸۹ تشکیل شد سمت وزیر مالیه منصوب و بعداً در کابینه دوم سپهسالار وزیر پست و تلگراف شد و به ترتیب در کابینه های مصمص السلطنه بسمت وزیر عدلیه و در کابینه علاء السلطنه دوبار وزیر عدلیه و یک بار وزیر تجارت و پست و تلگراف و یک بار وزیر مالیه شد و باز در کابینه مجدد مصمص السلطنه وزیر عدلیه گردید تا اینکه در اثر مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ که بوسیله کابینه وثوق الدوله منعقد شده بود باتفاق سایر رجال ملی و وطنخواه ایران یکشان تبعید شد و پس از اینکه قرارداد در اثر اقدامات ملیون ایران موقعیت اجرائی پیدا نکرد بتهران آمد و در کابینه قوام السلطنه بسمت

وزیر معارف منصوب شد. وی در اواخر عمر اوقات فراغت خود را بمطالعه کتب عرفانی می پرداخت و ضمناً بخدمات در امور خیریه از قبیل شیر و خورشید سرخ و همچنین ریاست شورای عالی معارف مشغول بود تا اینکه در روز ۲۱ آذر ۱۳۱۲ در تهران بمرض سکنه قلبی درگذشت و در مقبره خانوادگی در امامزاده عبدالله مدفون گردید. دوشنبه اول تیرماه ۱۲۸۷ پس از مذاکراتیکه بین نمایندگان محمد علی شاه و مجلسیان بعمل آمد قرار بود که اول صبح سه شنبه دوم تیر زعمای مجلس و نمایندگان محمد علی شاه



اسماعیل (ممتاز الدوله) ممتاز در
موقع ریاست مجلس

در منزل ممتازالدوله حضور پیدا کنند تا اختلافات بین مجلس و شاه حل و فصل شود و در منزل ممتازالدوله صبحانه برای این آقایان فراهم شده بود که قبل از طلوع آفتاب باشی مجلس از دری که منزل ممتازالدوله به کوچه صاحب اختیار در خیابان شاه آباد داشته می آید و اطلاع می دهد که قزاقان با توپ گردا گرد مجلس را گرفته اند .

ممتازالدوله باتفاق مشارالیه بطرف مجلس عزیمت و از در مجلس که در کوچه پشت مسجد سپهسالار بود به مجلس وارد می شوند و در آن روز عده ای از وکلا از قبیل آقایان بهبهانی و سید محمد طباطبائی و حاجی امام جمعه خوئی و حاج میرزا ابراهیم آقا و مستشار الدوله و حکیم الدوله و حکیم الملک و میرزا محمد صادق طباطبائی در مجلس حاضر می شوند و با اینکه سعی می شود که موضوع را با اشاره حل کنند و شاه دستور دهد که از محاصره مجلس و بالنتیجه خونریزی و تخطی بقانون و مشروطیت جلوگیری شود ولی مجلسیان موفقیت حاصل نمیکنند تا اینکه تیراندازی شروع و قسمتی از عمارت مجلس در اثر اصابت گلوله خراب می شود و بالاخره دیوار پشت مجلس شکافته می شود و آقایان بهبهانی و طباطبائی و امام جمعه خوئی و چند تن دیگر از مجلس بیرون می روند و ممتازالدوله و مستشارالدوله و چند نفر دیگر در مجلس باقی میمانند تا باز راه چاره ای پیدا کنند ولی از طرف آقایان طباطبائی و بهبهانی کسی بنزد آقایان می آید که ما در جای امنی هستیم شما هم به اینجا بیایید تا با هم مشورت کنیم و راه چاره ای بیاندیشیم و ممتازالدوله و مستشار الدوله و حکیم الملک و غیره بدنبال پیام آورنده میروند آنان را بپارک امین الدوله هدایت می کند و امین الدوله سخت ناراحت بوده و اظهار میکند که با حضور آزادیخواهان در پارک، خانه من خراب خواهد شد و بالاخره پس از مذاکراتی قرار میشود که آقایان علما از راه بیراهه به حضرت عبدالعظیم رفته و بست بنشینند و طرفداران آقایان نیز به آنجا بروند و آقایان با این آهنگ حرکت می کنند ولی موفق نمیشوند زیرا بر سر تمام راهها سوار گذاشته شده بود و بپارک مراجعت می کنند و در این موقع قزاقان به پارک امین الدوله میریزند و عاماً را چندان می زنند که اندازه نداشته و میرزا ابراهیم آقا را با گلوله می کشند و نعش او در کنار استخر افتاده بود و ممتازالدوله و حکیم الملک در موقعیکه به جلوی استخر می رسند نعش آن مرحوم را می بینند و بسیار منقلب میشوند و بالاخره ممتازالدوله بدستگیری نوکری که همراه داشت باتفاق حکیم الملک در پشت درختان مخفی می شوند در این موقع ماری از جلوی آنها می گذرد و حکیم الملک خطاب به ممتازالدوله می کند و می گوید اگر از دست قزاقان محمد علی شاه هم خلاص شویم از زهر این مار ایمن نخواهیم ماند ولی مار بدون اینکه آسیبی برساند راه خود را در پیش می گیرد و میرود تا عصر همان روز ممتازالدوله و حکیم الملک در پناه موها مخفی بودند تا اینکه غروب میرسد

و نوکر ممتازالدوله بسراغ باغبانباشی امینالدوله که برادر زاده اش باغبان ممتازالدوله بوده و بدان سبب با نوکر ممتازالدوله آشنائی و دوستی داشته می‌رود و ماوقع را می‌گوید و اوسه دست لباس کهنه و مندرس عملگی فراهم می‌کند و ممتازالدوله و حکیم‌الملک و نوکر ممتازالدوله لباسها را می‌پوشند و لباسهای خود را بنوکر امینالدوله می‌دهند و از آنجا براهنمائی نوکر ممتازالدوله به محله سید نصرالدین که منزل پدرزن نوکر ممتازالدوله در آنجا واقع بود می‌رود و در منزل او بعنوان کشاورزان ممتازالدوله بصاحبخانه معرفی میشوند و نوکر ممتازالدوله به پدرزن خود می‌گوید که چون در منزل اربابم مهمان زیاد بود و جا نبود این کشاورزان به شهر آمده بودند من آنها را برای چند روز باینجا مهمان آوردم تا اینکه سه روز از این واقعه می‌گذرد و بعد از سه روز ممتازالدوله شرحی ببرادر خود ممتازالسلطان می‌نویسد و نوکر ممتازالدوله بدست پدرزن خود میدهد که بمنزل ممتازالدوله ببرد و میگوید چون از ارباب خود بی‌خبرم این شرح را نوشتم تا بمنزل ممتازالدوله ببری و خبر برای من بیاوری آن شخص نامه را بمنزل ممتازالدوله می‌برد و به ممتازالسلطان میدهد و بفکر اینکه ممتازالسلطان ممتازالدوله است بر میگردد و به داماد خود میگوید آقا را خودم دیدم و بحمداله سلامت بود و ممتازالسلطان بوسیله تلگراف رمز جریان را بممتازالسلطنه برادر بزرگ خود که در پاریس سفیر ایران بود اطلاع میدهد و ممتازالسلطنه با دولت فرانسه مذاکره میکند و از طرف وزارت امور خارجه فرانسه بسفیر فرانسه در ایران دستور داده می‌شود که از ممتازالدوله و حکیم‌الملک در سفارت فرانسه پذیرائی نمایند .

ممتازالدوله و حکیم‌الملک با لباس عملگی با درشکه کرایه بسفارت فرانسه می‌روند و از طرف سفیر فرانسه پذیرائی می‌شوند .

تا اینکه با محمدعلی شاه مذاکره می‌شود که ممتازالدوله رئیس مجلس ایران بوده و از نظر افکار عمومی و بین المللی صحیح نیست که در باغشاه محبوس بشوند و حشمت‌الدوله و الاتبار رئیس دفتر محمدعلی شاه که با ممتازالدوله دوستی زیاد داشته در این امر خیلی به محمدعلی شاه اصرار می‌ورزد و بالاخره محمدعلی شاه موافقت می‌کند که ممتازالدوله پس از ملاقاتی با ایشان باروفا عزیمت نماید و حکیم‌الملک در منزل خودشان تحت نظر باشند در این ملاقات محمدعلی شاه به ممتازالدوله می‌گوید که دیدید که بایک توپ چطور مملکت را آرام کردم ولی ممتازالدوله به محمد علی شاه می‌گوید قربان باید دلها آرام باشد ولی دلها آرام نیست محمد علی شاه از این جمله ناراحت میشود و دستور میدهد که هر چه زودتر بطرف اروپا حرکت کند و ممتازالدوله بطرف اروپا حرکت میکند در قفقاز در ترن

حدمس میزند که این شخص از طرف دستگاه حاکمه ایران و مستبدین مأمور ترور و اوست بالاخر در یکی از ایستگاهها ممتاز الدوله برای خوردن لیموناد از ترن خارج می شود و وقتی میخواست به ترن برگردد اشتبهاً ترن دیگری را سوار می شود و هر چه جستجو می کند اطاق خود پیدا نمیکنند و متوجه می شود که اشتبهاً این ترن را سوار شده است و پیاده می گردد و پیاده می شود ملاحظه می کند که ترنی که او می بایستی سوار شود حرکت کرده است و اول شب در آن ایستگاه مات و متحیر می ماند تا اینکه سرایداران ایستگاه نیمکت هایی که خارج از عمارت بود بداخل عمارت حمل میکنند و هر چه ممتاز الدوله میخواهد حکای را باو بفهماند آن شخص روسی زبان بوده و توجه نمیکنند و ممتاز الدوله از دور متوجه نمیگردد چراغی میشود و بطرف آن چراغ با نگرانی از سر نوشت خود و اینکه پول و لباس او ترن مانده بود حرکت میکند تا اینکه پس از چندین ساعت راه پیمائی به آن محل میرسد و متوجه میشود که تلگراف خانه است و چون درب آنجا را میزند ! بقیه در صفحه ۵۶



نشسته از راست به چپ: حکیم الملک - وثوق الدوله - حاج علیقلیخان سردار اسعد - ممتاز الدوله - صمصام السلطنه - محتشم السلطنه - قوام السلطنه - پشتر سر - سردار اسعد جعفرقلیخان اسعد فرزند حاج علیقلیخان ایستاده است

تعلیم و تربیت و برادر شایسته و لایقش
مرحوم میرزا سید محمد خان نصرروابط
نزدیک و سوابق روشن و احترام آمیز
داشت .

همین شخصیت اخیر آماج حادثه
جانگداز قبل از ظهر تابستان ۱۳۰۶
گردید .

میرزا سید محمد خان نصرباشهرت
پاکدامنی و تقوای اداری با دغلكاران آب
زیرکاه که در آن زمان هرکی هرکی منافع
نامشروع مالی مملکت را با عناوین و
بهانه‌هایی چند تیول خود قرارداد داده بودند
میان خوشی نداشت.

هلاکونام عضو نادرست مالیه اصفهان
را که از سوءاستفاده‌هایش گزارش‌هایی دریافت
کرده بود برکنار و به تهران فراخواند .

وقتی می‌گویند : زن و مشروب در انواع
جنايتهابی مداخله نیست سخن قرض و پروپا
داری است !

در تحقیقی که به عمل آمد و شاید
معاينه پزشکی هلاکوخان صبح آن روزشوم
مشروب خورده بود و جلومیزمعاون وزارت
دارائی ایستاد و از او خواست که شغلش را
به او برگردانند اما جواب منفی شنید او
هم بدون لحظه‌ای درنگ اسلحه خود را
مقابل نصرنگاهداشت لحظه‌ای حساس بود!
جز آندو نفر کسی در اتاق نبود
هلاکو در را از تو بسته بود تنها حرفی که
نصر توانست بزندانین بود. زن بچدم کارت
رادرست میکند. هلاکو گفت: اما دیگر در
شده است و سپس شلیک کرد و جابجا با همان
اسلحه خود نیز انتحار نمود....

يك مرد روسی در را باز می‌کند لیکن جز زبان روسی زبان دیگری نمیدانسته
ولی ممتازالدوله را به داخل عمارت راهنمایی میکند و بالاخره با ایماء و اشاره و دیکسیونر
فرانسه به روسی که در آنجا موجود بود ممتازالدوله از جریان امر آن مرد تلگرافچی را
مطلع میکند تا اینکه صبح میرسد و يك نفر شخص ایرانی که در قفقاز تجارت میکرده به
تلگرافخانه می‌آید و ممتازالدوله خود را باو معرفی میکند و او فوق العاده محبت میکند و
مبلفی قرض به ممتازالدوله میدهد و بعد به ممتاز الدوله اطلاع میدهد که تلگرافچی باو
اطلاع داده و گفته است که به این آقا بگو ترنی که اشتباهاً شما سوار نشدید به ترن دیگر
تصادف کرده و عده‌ای از مسافران آن زخمی و کشته شده‌اند ولی قبلاً چون متوجه شده‌اند
که شما در ترن نیستید چمدان شما را در ایستگاه بعدی گذاشته‌اند با این ترتیب ممتاز
الدوله بمسافرت خود ادامه میدهد و بیاریس میرسد و در پاریس بوسیله مصاحبه‌ای که با
مطبوعات فرانسه میکند جریان ایران و جریان توپ بستن مجلس را از طرف محمدعلی
شاه بدنیای آنروز اعلام میکند و با آزادیخواهان مشغول اقدامات میگردند تا اینکه آزادی
خواهان تهران را فتح میکنند و ممتازالدوله با تفاق ناصرالمک به ایران مراجعه میکند
و مجلس دوم تشکیل میشود در مجلس دوم بسمت نمایندگی از طرف اهالی تهران و اراک و
تبریز انتخاب میشود و بعد از ذکاء المک فروغی مجدداً بسمت ریاست مجلس شورای ملی
انتخاب میگردد .

این مقاله را آقای مرتضی ممتاز فرزند بر و مندمرحوم ممتازالدوله تنظیم و المقات داشته‌اند.